سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 29

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرينَ) [1]

بنده از سعادت خود مي‌دانم كه بحمدالله و المنّة زنده ماندم و در اين معبد محترم، به ذكر بعضی از جريانات امام زمان7 موفّق شدم و اين را يکی از ذخائر عمر خود مي‌دانم و برای كسانی هم كه به منظور استماع مطالب مربوط به حضرت بقيّةالله7 تشريف مي‌آوردند، برای آنها هم سعادت فوق‌العاده‌ای قائلم. اين سعادت را به آنها تبريك مي‌گويم. هر نَفْسی از شيعيان آن قدر كه به امام زمان7 توجّه داشت، همان قدر از عمر خودش بهره‌برداری كرده و بحمدالله يك ماه مبارك رمضان گذشت. علما مي‌گويند ريا بعد از عمل، مبطل عمل نيست. علی التّحقيق بدون ريا، اين جمعيّت مورد لطف حضرت شده‌اند. هيچ شك در اين ندارم و نداشته باشيد و روزی خواهد شد كه عرايض بنده مشهود شما می‌شود. برای چه اين را مي‌گويم؟ برای اينكه بدانيد هر چقدر تذكّراتتان نسبت به حضرت بيشتر باشد و ذكر مناقب و فضائل پيش شما شود و در تذكّراتتان حول و حوش حضرت بچرخيد، اگر موفّقيّت به اين كار پيدا كرديد مطمئن باشيد مورد نظر حضرت هستيد. به والله العلیّ العظيم القاهر الغالب بيشتر گرفتاري‌های شيعه برای اينست كه امام زمان7 را فراموش كرده‌اند. او اعلي حضرت واقعی است. اين اعلي حضرت‌های ديگر «ما همه شيران ولی شير علم؛ حمله‌مان از باد باشد دم به دم» است! اعلي حضرت واقعی اوست. ما رعيّت او هستيم. ما بايد دور او بچرخيم. او را فراموش نكنيم. بايد زليخاصفت، دائماً نام يوسف را بُرد. بايد يعقوب‌صفت دائماً به ياد يوسف بود.

آن زلیخا از سپندان تا به عود

نام جمله چیز یوسف کرده بود

به صاحب این محراب و منبر امتحان کرده‌ام. مشکلات اجتماعی غیر قابل انحلال که با هیچ فکر راهی برای انحلال آن مشکل به نظر نمي‌رسید با توجّه به امام عصر7 مثل آب حل شد. شیطان پدرسوخته این پیرمرد سی چهل هزار ساله، او همه چیز هست: ملا هست، منبری هست، فیلسوف هست، حکیم هست، فقط اداری نیست! چون اداري‌ها بالادست او هستند. این بی‌پدر و مادر (چون پدر و مادر ندارد!) مي‌فهمد چه کار کند، مي‌داند رگ وتین کدام است تا او را قطع کند. شاهرگ را مي‌داند چیست که نیشتر بزند. فهمیده شاهرگ جمعیّت شیعه، امام زمان7 است. تا جایی که مي‌تواند بین آنها و امام زمان7 فاصله مي‌اندازد. من واجب مي‌دانم این حرف‌ها را بگویم. شاید تیری به نشان بخورد. شیطان آن رگ وتین را مي‌زند. شما را به دعای ابوحمزه خواندن، به دعای افتتاح خواندن، به زیارت امام حسین7 دلالت مي‌کند، امّا نسبت به شاهرگ اصلی که توسل به امام عصر7 و چسبیدن به امام عصر7 است، منصرفت مي‌کند. حالا شاهد بگویم.

يك شاهد زنده: نوع شما مردم کربلا رفته‌اید. هرکس نرفته خدایا او را امسال به کربلا و مکّه مشرّف کن. اغلب کربلا رفته‌اید. نجف ده روز مي‌مانید، کربلا يك ماه مي‌مانید، کاظمین ده روز مي‌مانید، ولی به سامّرا که مي‌رسید چنان آتش زیر پایتان مي‌سوزد که سرخ مي‌شوید. اگر خجالت نکشید عصر برمي‌گردید. برای اینکه شرمندگی دارد صبح برود عصر برگردد، يك شب مي‌ماند. خلاصه يك بیست و چهار ساعت و بعد پا به گریز و فرار مي‌کند. چرا؟! مگر تو شیعه نیستی؟! چرا! مگر دو امام آنجا نیستند؟! چرا! مگر آنجا خانه مِلکی شخص امام زمان7 نیست؟! امروز امام زمان مالك است به ملکیّت ظاهره فقهیّه. مسجد و حرم و صحن سامّرا، خانه و مِلك حضرت است. آن وقت مگر دو امامی که در سامّرا هستند نسبت به دو امامی که در کاظمین هستند کمبود دارند؟! «کلّهم نورٌ واحد» اینها همه يك نورند. اینها با موسی‌بن جعفر8 و امام جواد7 چه فرق دارند؟ «أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ کُلُّنَا مُحَمَّد.» خیلی خودش را بکشد دو شب در سامّرا مي‌ماند، خیلی بخواهد فوق‌العاده ریاضت به خرج بدهد سه شبانه روز می‌ماند. با اینکه آب و هوای سامّرا هیچ قابل مقایسه با آب و هوای کربلا نیست.

نقل کرده‌اند از حضرت امام علی النّقی7 که فرمود: «من اینجا آمدم به اکراه، حالا اگر بخواهم بروم به اکراه می‌روم.» چون حضرت را به دستور خلیفه آنجا آوردند. حبس نظر کردند. فرمود

آن‌قدر خوش آب و هواست که از اینجا نمي‌خواهم بروم. خوراك‌های خوب، لبنيّات بسيار عالی، نان‌های عالی دارد. آخر چرا؟ این به خاطر آب و هوایش است. زوّارکش‌های آنجا از باب اینکه به تسنّن متّهم هستند، زوّار را خيلی احترام مي‌کنند. خوب چه مرگ داریم که ده روز در سامّرا نمی‌مانیم؟! مي‌دانيد نکته‌اش چيست؟ آن لمّه شيطان که در چند روز قبل مي‌گفتم اینجاست. آن پدرسوخته مي‌داند اگر ده روز آنجا ماندی نتيجه مي‌گيری. به امام عصر7 آن‌ها که گوش به حرفم داده‌اند نتيجه گرفته‌اند. به فکر شما نمي‌رسد. آن‌جا دربار است. البتّه نمي‌خواهم بگویم حرم اميرالمؤمنين7 پيش خدا کوچك است. نه! این حرف‌ها نيست. آنجا مقام مقدّس سيّدالموحّدین علی7 است. يك دربار عظيمی است ولی به من و تو مستقيماً جواب نمي‌دهند. ما نمي‌توانيم مستقيماً از علی7 بگيریم. اگر هم زاری و تضرّعی کردیم و بنا شد حضرت علی7 به ما لطف کند از مجرای امام زمان7 لطف مي‌کند. یعنی به فرزندشان حضرت بقيّةالله7 اشاره مي‌کنند که نور چشم من، مهدی! به فلانی این عنایت را بکن. اینها را منکر نيستم. امّا دربار سوم الآن سامّراست. نمي‌دانم یادتان هست یا نه. سابقاً این درویش ملنگ‌ها مي‌آمدند. چادری هم داشتند. خيمه‌ای به پا مي‌کردند و برای کلاشی مي‌آمدند. خيمه‌شان را پشت دربار سلطنتی می‌زدند. لنگر مي‌انداختند. به قول خودشان هر صبح نفير اثبات را مي‌کشيدند. برای اینکه اینها آنجا نباشند مي‌گفتند یک قدری پول به اینها بدهيد تا بروند!

باید رفت سامّرا لنگر انداخت. ما رعيّت اوییم. اگر از نکيرین من بپرسند «مَن امامك؟» از حضرت علی7 شروع مي‌کنم به او ختم مي‌کنم. شناسنامه من که صادر شده است از کشور ولایت امام عصر7 صادر شده. خدا اینطور خواسته. حالا رعيّت فاسق، فاجر دزد و همه اینها؛ امّا رعيّت اویم. رعيّت را که از کشور بيرون نمي‌اندازند. خودشان همين جا او را شلاق مي‌زنند و گوش‌مالی مي‌دهند، امّا او را پهلوی عمر و ابابکر نمي‌اندازند. من رعيّت ایران هستم. هر چه به من صدمه مي‌زنند بزنند امّا مرا پهلوی روس و انگليس نمي‌اندازند. محال است شمای شيعه را پهلوی شيعه عمر ببرند؛ از دم مردن إلی الأبد! خيلی قرص گفتم. محال عقلی است که شما شيعه دوازده امامی را پهلوی شيعه عمر و ابابکر ببرند. ما رعيّت امام زمان7 هستيم. وقتی رعيّت به دربار رفت، متحصّن شد، خيمه انداخت، يك چيزی پيش او مي‌اندازند.

سرداب مطهّر معبد امام زمان7 است. حضرت آنجا به زیارت والدینشان تشریف مي‌آورد. حضرت را آنجا زیاد دیده‌اند. من و تو مي‌رویم به زیارت والدین‌مان يك چيزی همراه مي‌گيریم که به فقرای آنجا بدهيم. امام زمان7 مي‌آید به زیارت والدینش به آن لات و لوطهایی که آنجا هستند يك چيزی

مي‌دهد. جاىِ گرفتن، آنجا است. برو آنجا نفير بكش، سرت را بگذار روى سرداب مطهّر و بگو: «يابن‌الحسن! اگر سگم، خائنم، جاني‌ام، فاسقم، فاجرم، امّا رعيّت شما هستم. آمدم اينجا صورتم را بالاى معبد تو گذاشته‌ام. المستجار بك يا صاحب الزّمان. من سگ در خانه توام. اگر سرم را ببرند سر جز به خانه تو به جاى ديگر نمي‌زنم. اى كريم! اى جواد! من سگم.» به خدا اين را براى راهنمايى شما مي‌گويم. اين صورت را گذاشتم روى پلاس. گفتم: «سگى آمده در خانه‌ات. حاشا بر تو اگر حاجت مرا روا نكنى.» خودت را درِ خانه شاه برسان و راحت بخواب. دربار، دربار امام عصر7 است. شاه، امام زمان7 است. چقدر به او متوجّه هستى؟ چقدر در خانه‌اش رفته‌اى؟ چقدر به او تكّيه كرده‌اى؟ اگر اجتماع توجّه كند، اجتماع را نگاه مي‌دارد. اگر انفراد باشد انفراد را. لذا اين پدرسوخته آدم را وسوسه مي‌كند سامّرا نرود. اين يك نشانه بود.

نشانه دوم: شما به همه چيز متوسّل مي‌شويد؛ به هر امامزاده‌اى توسّل مي‌جوييد، براى هر امامزاده‌اى نذر و نياز مي‌كنيد، حاجت را از او مي‌خواهيد، امّا امام زمان7 را فراموش كرده‌ايد! چرا به او متوسّل نمي‌شويد؟! چرا از او حاجت خود را طلب نمي‌كنيد؟ آيا امام زمان7 به قدر يك امامزاده پيش خدا عزّت و حرمت ندارد؟! چرا به او توسّل پيدا نمي‌كنيد تا رفع گرفتارى كند.

رعيّت امام زمان7! برويد سامّرا يك دهه بمانيد. صبح به سرداب برويد. عصر برويد. روضه‌خوانى امام حسين7 را آنجا بكنيد كه نام امام حسين7 امام زمان7 را مي‌كشاند و مي‌آورد. به هر حالت سرداب برويد. بعد از ظهر آنجا برويد. يك وقت ديديد برقى از جايى جهيد. يك وقت ديديد بويى از جايى رسيد.

يك چشم زدن غافل از آن شاه نباشى

شايد كه نگاهى كند آگاه نباشى

سرداب مطهّر برويد. نمازتان را بخوانيد. صورت خود را به پلاس بماليد. بگوييد: «يابن العسكرى! من آمده‌ام روى فرش تو. اى آقازاده! به اين قرآن مرا ببخش.» اگر چيزى گيرتان نيامد بر من لعنت كنيد.

مولاى مستعان يا صاحب الزّمان دارنده جهان يا صاحب الزّمان

الغوث و الأمان يا صاحب الزّمان الغوث و الأمان يا صاحب الزّمان

قافله جمع شد. من همه را منقلب مى‌بينم. رفتيم سامّرا؛ از آنجا برويم كربلا.

هر كه دارد هوس كرب و بلا بسم الله

هر كه دارد سر همراهی ما بسم الله

اين قافله مي‌دانيد راهش چيست؟ راهش اشك است، ناله است. امام زمان7 را برداريم برويم كربلا كنار گودال قتلگاه. برای چه آقا را ببريم؟ برای اينكه آقا بيايد دست عمّه‌اش زينب3 را بگيرد به خيمه‌ها ببرد. ما اين حق را نداريم كه نزديك بی‌بی عمّه سادات برويم. بی‌بی زينب هم به حرف ما برنمي‌گردد. چطور زينب3 بيايد و حال اينكه برادرش را زير خنجر ديده؟! ببی دور شمع برادر مثل پروانه مي‌گردد. دستش را گذاشته بالای سر، صدا مي‌زند «وا محمّداه! وا عليّاه!»

[1] . يونس (10): 20 و 102